

سوره‌ی تکویر (۸۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

آیات سوره‌ی «تکویر» از آغاز تا آیه‌ی سیزدهم تماماً با کلمه «إِذَا» شروع شده است. در این سوره و سوره‌ی بعدی (انفطار) به دنبال «إِذَا» ها، نتیجه‌گیری تقریباً یکسانی به چشم می‌خورد. در سوره‌ی «انفطار» آمده است: عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ، در آخرت هر کس خواهد دانست آنچه پیش فرستاده و آنچه واپس گذارده. و در اینجا می‌گوید: عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ. در آخرت هر کس خواهد دانست که چه حاضر کرده است.

سوگند نخست به خورشید ماست. بنابراین، سوگند این سوره، نسبت به سوگندهای آغازین سوره‌ی بعدی، در مقیاسی نزدیک‌تر به ما آورده شده و درک و فهم آن برای ما آسان‌تر است. إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. آن‌گاه که خورشید در هم پیچیده و منقبض و بی‌نور گردد. در شرح بعضی از سوره‌های قبل اشاره کردیم که هر ستاره عمری دارد و پایان عمر خورشید ما نیز وقتی است که تبدیل هیدروژن به هلیوم در فعل و انفعالات هسته‌ای درونی آن، که حدود دوازده میلیون درجه سانتی‌گراد است، به پایان برسد. آن‌گاه انقباض خورشید آغاز خواهد شد. پس خورشید از یکطرف به دلیل چنین انرژی عظیمی در حال انفجار و انبساط است و از طرف نیروی جاذبه می‌خواهد آن را به حالت انقباض درآورد. بنابراین، مادام که دو نیروی جاذبه و دافعه‌ی آن یکسان اند و یکدیگر را خنثی می‌کنند، خورشید فعال است و نورافشانی می‌کند، اما موقعی که سوخت درونی آن، یعنی هیدروژن، تمام شد، جاذبه بر دافعه غلبه می‌کند و با انفجار خورشید، پدیده‌ای به نام "سوپر نوا" پدید می‌آید که جز هسته‌ای بسیار متراکم نام "کوئوله سفید" و هاله عظیم غبارمانندی به نام "غول سرخ"، که به تدریج از بین خواهد رفت، چیزی از خورشید باقی نمی‌ماند. این سرآغاز تحولی بزرگ در منظومه شمسی است.

وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. و آن‌گاه که ستارگان تیره شوند. انْكَدَرَتْ باب انفعال است و این باب دلالت بر فعل پذیری دارد؛ چون خورشید در مرکز منظومه‌ی شمسی قرار دارد و همه‌ی ستاره‌های این منظومه از جاذبه و نور و حرارت او تأثیر می‌پذیرند. پس، خورشید که در هم فشرده و منقبض شود، آنها هم تاریک می‌شوند. و اما زمین:

وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ. و آن‌گاه که کوه‌ها از جای خود به حرکت درآیند و روان گردند؛ کوه‌هایی که چنین سنگین و عظیم و استوارند، وقتی جاذبه خورشید برداشته شود، دیگر نیرویی آنها را استوار و برپا نخواهد داشت. در سوره‌های دیگر هم گفته شده است که در قیامت کوه‌ها مانند پشم حلاجی شده یا مانند ذرات غبار در هوا پخش می‌شوند.

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ. «عشار» از همان ریشه‌ی «عشر» است و به شتران ماده‌ی ده ماهه آبه‌ستن گفته می‌شود، یا شترانی که زمان وضع حمل آنها نزدیک شده است. نزد عرب به ویژه این نوع شتر مهم‌ترین و با ارزش‌ترین دارایی به حساب می‌آمده است. می‌گویند در آن روز، مردم از شدت ترس و وحشت، حتی این شتران محبوب را به حال خود رها خواهند کرد. نیاز به گفتن ندارد که مصداق این آیه در هر زمان همان چیزهایی است که برای انسان بسیار با ارزش شمرده می‌شود. پس، این هشدار کلی است و آگاه می‌کند که در آن روز انسان همه‌ی تعلقات خود را از یاد خواهد برد و جز نجات خود به هیچ چیز دیگری فکر نخواهد کرد.

این معنی ظاهری «عشار» است، چه بسا معانی باطنی یا ظاهری دیگری نیز مراد باشد. جمله‌ی عُطِّلَتْ ممکن است به معنی معطل شدن و بلا تکلیفی و سرگشتگی در رستخیز گرفته شود؛ یا از هم پاشیدن ستاره‌های منظومه‌ی شمسی و بی‌اثر شدن آنها. یا رویدادی بس مهم‌تر از اینها. اما آنچه بیشتر مفسران معنی کرده‌اند، همان است که گفته شد.

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ. و آن‌گاه که جانوران وحشی گرد آیند. یعنی برعکس امروز که همه از یکدیگر می‌گریزند. پس، پیداست که حادثه‌ای بزرگ چنان در آنها احساس وحشت و ناامنی به وجود آورده که درندگان به یکدیگر پناه برده‌اند. مشابه این سخن درباره‌ی انسان هم گفته شده است: يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ^۱. روزی که آدمی از برادرش می‌گریزد. وَأُمُّهُ وَأَبِيهِ. و از مادر و پدرش. وَصَاحِبَتُهُ وَبَنِيهِ. و از همسر و فرزندان. لِكُلِّ امْرَأٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ^۲. هر کس در آن روز فقط به خود مشغول است و عظمت واقعه مانع از آن است که به دیگری بپردازد. اساساً در حوادث و بلایای طبیعی سخت، هر کسی فقط به فکر این است که چگونه خود را نجات دهد و از مهلکه به در ببرد.

وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ. و آن‌گاه که دریاها به جوش آیند. شبیه آیه‌ی سوم سوره‌ی «انفطار» که فرمود: وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ. که گویا سخن از شکافته شدن و تجزیه‌ی عنصری آب دریاهاست. در اینجا به شعله‌ور شدن و به جوش آمدن آب دریا اشاره می‌کند.

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ. و آن‌گاه که نفوس مردم با هم جفت و قرین شوند. درباره‌ی معنی این آیه سخن بسیار گفته‌اند. بعضی‌ها این زوجیت را جفت شدن روح انسان با جسم او گرفته‌اند. بعضی دیگر گفته‌اند انسان‌های خوب با هم و انسان‌های بد نیز با هم قرین و جفت خواهند شد. به تفسیر مرحوم آقای طالقانی در آن روز، انسان با پرونده‌ی زندگی و نامه‌ی

۲. عبس (۸۰) / ۳۵ تا ۳۷.

۱. عبس (۸۰) / ۳۴.

عملش قرین خواهد شد. یعنی روزی است که میان انسان با سرنوشت ابدی‌اش پیوند برقرار می‌شود.

وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ . و آن‌گاه که از زنده به گورشدگان پرسیده شود. که اشاره است به زنده به گور کردن دختران در روزگار جاهلیت. و البته این آیه اختصاص به آن زمان ندارد و مفهوم گسترده‌تری از آن می‌توان و باید در نظر آورد. یعنی به‌طور کلی هر که بی‌گناه و بناحق کشته شده؛ یا هر که حقی از او پایمال شده است. از آنها می‌پرسند: **بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ** . به کدام گناه کشته شده است؟ از مظلوم می‌پرسند که به چه گناهی در حق تو ستم کرده‌اند. یعنی در آن به اعمال هر کس رسیدگی خواهد شد.

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ . و آن‌گاه که صحیفه‌ها و نامه‌های اعمال باز شوند؛ یعنی گشوده و آشکار گردد، اعم از رفتار و گفتار و نیات.

وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ . و آن‌گاه که آسمان برکنده و در نور دیده شود. یعنی نظم کیهانی بر هم بخورد. در اینجا " **السَّمَاءُ** " با «الف و لام» معرفه آمده که می‌توان احتمال داد جوّ زمین مراد باشد. یعنی طبقات جوّ فرازین زمین که آن را حفظ کرده است. چون اینها هر کدام نقشی دارند و مانند پوسته و قشر که مغز را محافظت می‌کند، زمین را از آسیب‌ها مصون نگه می‌دارند. در آن روز، اینها همه از میان خواهد رفت.

وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ . و آن‌گاه که دوزخ برافروخته شود. گویی آتشی است که در آن می‌دمند.

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنْفِثَتْ . و آن‌گاه که بهشت نزدیک شود. تعبیر بسیار عجیبی است. طبق تصور ما از بهشت، انسان باید به آن نزدیک شود، نه برعکس. ولی می‌گوید بهشت به انسان نزدیک خواهد شد. آیا منظور حالتی است که به سراغ انسان می‌آید، نه چیزی یا جایی که انسان به سراغ او برود؟ و الله اعلم. ولی در هر حال مسلم است که در آستانه‌ی قیامت، زمین و بلکه کل منظومه‌ی شمسی دیگر به این صورت نخواهد بود و بنابراین تصور ما از بهشت که آن را باغی مانند باغ‌های زمین می‌پنداریم بی‌مورد است. چگونگی این بهشت و دوزخ از قوه‌ی درک و فهم ما خارج است. چنین بهشت و دوزخی چنان مقیاسش وسیع و گسترده است که با مفاهیم مأنوس با ذهن بشر وصف آنها ممکن نیست.

اما نتیجه‌ای که از این «اذا» ها می‌گیرد: **عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُحْضَرَتْ** . در آن روز هر کسی خواهد دانست که چه دستاوردی حاضر کرده است. پس، در واقع می‌گوید که همه چیز با مرگ زندگی دنیائی ما تمام نمی‌شود و با پایان عمر ما پرونده‌ی زندگی ما بسته نمی‌شود و حساب اعمال ما را از ما خواهند خواست. وقتی این تحولات اتفاق می‌افتد، نتایج و آثارش به‌گونه‌ای است که همه چیز را برملا خواهد کرد، از جمله حقیقت کارهای انسان را.

سرنوشت ما در جهانی دیگر که این‌گونه از آن خبر داده شده، تابع عمل امروز ماست. آنچه امروز می‌کنیم، در آن روز آشکار خواهد شد. ما امروز چه‌گونه می‌توانیم بفهمیم که مثلاً صد میلیون سال بعد چه اتفاقی خواهد افتاد؟ علم ما مبتنی بر تجربه و مشاهده‌ی پدیده‌های محسوس این عالم است و درباره‌ی پدیده‌های غیرفیزیکی عالم ساکت است. حتی

در مورد همان پدیده‌های طبیعی هم قرآن یادآور می‌شود که ماهیت آنها را ما به سختی درک می‌کنیم، چه رسد به آنچه مربوط به گذشته‌های بسیار دور یا حوادثی است که در آینده‌ای بسیار دور اتفاق خواهد افتاد. اما انسان طبعاً نزدیک‌بین است و به آنچه نقد است و اکنون با آن روبه‌روست می‌پردازد و آنچه نزدیک نباشد رهايش می‌سازد و فکرش را از سر به در می‌کند. باری، خورشید که منشأ هستی و حیات و حرکت جهان ماست روزی منقبض و نابود خواهد شد.

اما چنین مطالبی را انسان به سختی می‌تواند باور کند. این است که برای باوراندن آن مثالی از دنیای ما می‌آورد: **فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ**. پس، سوگند به ستارگان پنهان شونده. این «لا» برای نفی قسم نیست، بلکه برای تأکید قسم است. اما «خُنُوس» به چیزی گفته می‌شود که رو به پنهان شدن دارد؛ یا رو به خاموش شدن می‌رود. مانند خورشید که وقت غروب آرام آرام رو نهان می‌کند. «خُنُوس» این حالت است. یا نزدیک سپیده‌دم ستارگان در این حالت‌اند یعنی در حال افول‌اند. در این آیه معلوم نیست که منظور خورشید است یا دیگر ستاره‌ها. می‌تواند هر چیزی باشد که در حال اختفاست. بسته به این است که ما جهان هستی را از چه دیدگاهی بنگریم. در این جهان، بسیاری از پدیده‌ها در حال افول و خاموش شدن و رفتن‌اند.

الْجَوَارِ الْكُنُوسِ. آن حرکت کنندگان پنهان شونده.

وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ. و سوگند به شب. چه موقع آن؟ موقعی که کم کم تاریکی در حال زایل شدن است. **إِذَا عَسْعَسَ**. یعنی آن‌گاه که تاریکی رقیق و کمرنگ شده و آسمان رنگ می‌بازد.

وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ. و سوگند به بامداد آن‌گاه که برمی‌دمد. و این «واو» ها همه سوگند است. سوگند به این اوقات نشان می‌دهد که تا چه اندازه مهم‌اند. صبح موقعی برمی‌دمد که خورشید از افق بالا می‌آید. در این هنگام پرتو خورشید هوای نزدیک‌تر را گرم و در نتیجه منبسط می‌کند. این هوا به طرف قسمت‌هایی از جو که عقب‌تر است به حرکت درمی‌آید و، طبق قانون ظروف مرتبط، جریان مداومی از هوای در حال انبساط پدید می‌آید که همان نسیم خنک صبحگاهی است. این نسیم به نفَس‌های بامدادان تشبیه شده است. و این درواقع آغاز تحولی است در طبیعت. از طرف دیگر، بسته به این که ما در کدام طرف کره‌ی زمین باشیم، این پدیده را متفاوت می‌یابیم. مثلاً وقتی که کسی در ایران دمیدن خورشید را می‌بیند در همان زمان کسی که مثلاً در امریکا است، غروب آن را خواهد دید. اما از این تفاوت نمی‌توان نتیجه گرفت که حقیقت تابع نظر ماست، چون، هر یک از دو شخصی که در دو سوی زمین‌اند، واقعیت یکسانی را مشاهده می‌کنند، ولی از دو زاویه‌ی متفاوت. یعنی مشاهده‌ی هر کدام درست است و اصالت دارد و یکی نافی دیگری نیست. اما برآمدن و فرو شدن خورشید نماد حرکت کلی جهان هستی است. در مقیاس بالاتر در شاخه‌های کهکشانی و در خود کهکشان‌ها به این جنبش و گردش کلی برمی‌خوریم. پس،

هستی یکپارچه در جنبش و گردش است. با این همه، آدمی می‌پندارد که با مرگ او حیاتش به‌کلی از حرکت باز می‌ایستد و پایان می‌پذیرد.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ . که به تحقیق این قرآن گفتار رسولی بزرگوار است. یعنی این سخنان گفته پیامبر نیست که از راه علم و تجربه به دست آورده باشد. پس، هر چند مثال‌هایی که از پنهان شدن شب و پدیدار گشتن روز آورده شده روشن‌گر است، ولی حقیقت امر همچنان ممکن است از دسترس یقین دور بماند. بنابراین تنها راه باور یقینی آنها این است که به گفته‌ی پیامبر یقین بیاوریم. اما می‌دانیم که او شخصی امّی و از علوم ظاهری بی‌اطلاع بوده و هیئت و نجوم نمی‌دانسته است. پس، باید بپذیریم که اینها سخنان او نیست و از راه القای کسی دیگر آنها را دانسته است. القای چه کسی؟ همان که در آیه از او با عنوان «رسول کریم» یاد شده است. و او کسی نیست جز جبرئیل. فرستاده‌ی گرامی خداوند که در دو آیه‌ی بعد این‌گونه اوصاف او را بر می‌شمارد: اول اینکه او «رسول» است. یعنی از سوی پروردگار جهان فرستاده شده و مأمور رساندن پیام اوست. دوم اینکه «کریم» است. یعنی گرامی و بزرگوار است و دارای مقام و منزلت بلند و ارجمندی است. **ذِي قُوَّةٍ** بسیار نیرومند است. و به همین سبب می‌تواند حامل چنین پیام بزرگ و خطیری باشد. **عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ** . نزد خداوند عرش، و در نزد «ربّ» یا «الله»، صاحب مکانت بزرگ است. و «عرش» به چیزی گفته می‌شود که مرتفع باشد. مثلاً به میز در عربی «عرش» می‌گویند. کلمه‌ی «عریشه» از همین ماده و به معنی داریست است، اما کسی که مثلاً پشت میز مدیریت می‌نشیند، «میز» استعاره از همان قدرت است، مثل تخت سلطنت، که استعاره از قدرت فرمانروایی است. در اینجا هم «ذی العرش» کنایه از خدایی است اداره کننده و قدرت پروردگاری او.

جبرئیل نزد ادار مکننده‌ی کل عالم، یا پادشاه عالم، «مکین» است. «مکین» یعنی صاحب امکانات. مثلاً مشابه مقام نخست‌وزیر، در مثال‌های بشری. در هر حال، توجه می‌دهد که رسولی که این پیام را می‌آورد دارای موقعیت بس ممتازی در عالم هستی است. شاید بتوان گفت که او بر مجموعه‌ی نیروهایی که جهان را می‌گردانند غلبه دارد، چون ضمناً از کلمه‌ی «عرش» این مفهوم را هم می‌توان استنباط کرد. او «مُطَاع» است. و مُطَاع کسی است که اطاعتش می‌کنند. یعنی نیروهای گوناگونی تحت تأثیر این نیرو هستند؛ چنان که کسی که نخست‌وزیر است وزرا و به تبع آنها استانداران، فرمانداران، بخش‌داران، همه مطیع دستورات او هستند. در جهان هستی هم نیروهای بی‌شماری وجود دارد که به زبان دینی «مَلَك» یا فرشته نامیده می‌شوند و میان آنها سلسله مراتبی برقرار است و هر کدام در جهان موقعیتی و نقشی دارند. زیر مجموعه‌ی آنها نیز نیروهای جزئی‌تر و فرعی‌تر است. در دنیای مادی از این نیروها یا ملائک فراوان می‌توان مثال آورد.

ثُمَّ أَمِينٍ . و او امین است. یعنی پیام الهی را با حفظ کمال امانت به پیامبر منتقل می‌کند. و پیامبر هم آنها را همچنان به شما رسانده است. چون او هم «محمد امین» (ص) است.

پس، جبرئیل امانت‌دار جهان نیز هست. باز تکرار می‌کنم، همه‌ی این سخنان به زبان ما گفته شده و نباید آنها را بر معنای ظاهریشان حمل کرد. فرشتگان، و از جمله جبرئیل، از زمره‌ی موجودات مادی نیستند و از نیروهای ناشناخته و اداره کننده‌ی جهان هستی‌اند. اساساً در معارف دینی از سطحی اندیشی باید پرهیز کرد. مثل همان مسئله‌ی معراج و دقایق و لطایفی که فی‌المثل مولوی در مثنوی درباره‌ی آن آورده و آن همه ژرف‌اندیشی که در آن کرده است، می‌بینیم مولوی جبرئیل را مثل پرندگان دارای بال تصویر کرده و گفته که با پیامبر در شب معراج پرواز کرده است و به جایی در آسمان رسیده‌اند که جبرئیل از بیم سوختن پرش جرأت نکرده فراتر از آن برود، ولی پیامبر پرواز کرده و از آن گذشته است. که مفصل است و باید بخوانید و از فصل‌های پرکشش مثنوی است. و تازه این درحالی است که قرآن می‌گوید که جبرئیل معلم پیامبر است: **عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى.**^۱ پیامبر را آن فرشته‌ی پس نیرومند (جبرئیل) آموخته است. نیرومندی که درست و راست ایستاد. و در اینجا ظاهراً حتی مولوی هم با همه‌ی مقام عرفانی ارجمندش به نظر می‌رسد قدری دچار غلو شده و قدرت بشری را فوق قدرت فرشتگان، با توصیفاتی که قرآن برای آنها برشمرده، دانسته است.

وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ. و یار شما دیوانه نیست. این نتیجه‌ای است که پس از ذکر اوصاف جبرئیل گرفته شده. چون مشرکان می‌گفتند که پیامبر مجنون شده است. مردمی که قدرت درک این سخنان را نداشتند می‌گفتند محمد گرفتار مالیخولیا است و جن این حرف‌ها را به او القا می‌کند. البته کسی که درس نخوانده و از علوم ظاهری هیچ نیاموخته است، وقتی چنین سخنانی درباره‌ی جهان هستی و دنیا و آخرت می‌گوید، طبیعی است که جامعه‌ی او قضاوتش درباره‌ی او این باشد. طبیعی است که او را به چشم مجنون ببینند. مردمی آن چنان دور افتاده از فهم و فرهنگ چه‌گونه می‌توانستند ایمان بیاورند به قدرتی بس فراتر از پیامبر که به او حقایق تلقین می‌کند. آنها اصلاً قبول نداشتند که انسان بتواند با خدا و ملکوت ارتباط پیدا کند.

وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ. و همانا او را در افق روشن دیده است. «افق مبین» افقی نیست که ما در طبیعت می‌بینیم یا می‌توانیم ببینیم. منظور از «دیدن» هم دیدن چشم نیست؛ دیدن به چشم باطن است. می‌گوید چشم بصیرت پیامبر به روی آن فرشته گشوده شد و به یقین دید حقیقت این سخنان را. در سوره‌ی «نجم» می‌گوید **أَفْتَمَارُؤُهُ عَلَىٰ مَا يَرَى.** آیا درباره‌ی آنچه پیامبر می‌بیند با او ستیزه می‌کنید؟ **وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى.**^۲ و همانا جبرئیل را بار دیگر هم دیده است. **مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى.**^۲ آنچه را قلب پیامبر دید دروغ نینگاشت. پس پیداست که دیدن به چشم ظاهر منظور نیست. آنچه دل پیامبر دریافت عین حقیقت بود. و بار دیگر هم دید و با چشم خرد دید. در این آیه هم همین مطلب بازگو شده است. می‌گوید او در افق بالایی این حقایق را دیده است. یعنی نه در این افق‌هایی که ما می‌بینیم. ما افقمان در زندگی

۱. نجم (۵۳) / ۵ و ۶.

۲. نجم (۵۳) / ۱۱.

۲. نجم (۵۳) / ۱۲ و ۱۳.

کجاست؟ کسی که تمام هم و غم و فکر و ذکرش، از صبح که بیدار می‌شود تا شب که می‌خوابد، این است که آخر برج یا در فلان معامله چقدر گیرش می‌آید و قسط خانه‌اش را از کجا باید بپردازد، و پول ماشین مدل بالا را از کجا باید در بیاورد و... افقش همین‌هاست. او اگر افق بالاتر را ببیند به خویشان و دوستان خود هم توجه می‌کند. یا بالاتر، به سرنوشت کشور و مردم کشورش می‌اندیشد. و همین‌طور اگر افق درک و فهمش بالا و بالاتر رود، در نهایت به سرنوشت کل بشریت می‌اندیشد، صرف‌نظر از هرگونه اختلاف آنها در عقیده و مذهب و مرام و ملیت.

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنٍّ. و او بر غیب بخیل نیست. پیامبر اسرار و معارف حق را آموخت، ولی آنها را در اختیار جهانیان نهاد. او رحمت است بر عالمیان و پیام‌آور و نجات‌بخش همه‌ی مردم جهان.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ. اینها که به شما گفته می‌شود گفتار شیطان رانده شده نیست. یعنی در این سخنان شیطان پیامبر را وسوسه و القا نکرده است. این گفتار خداوند جهان و حقایقی است که او خواسته مردم را از آنها با خبر کند و فرشته‌ی والا مقام خود را به سوی انسانی فرستاده که قابلیت و ظرفیت دریافت آنها را کسب کرده است؛ انسانی که توانسته خود را به افق بالایی برساند تا بتواند این حقایق را اخذ کند و نیز در رساندن آن به مردمان امین باشد.

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ. پس، کجا می‌روید؟ با وجود خبر یافتن از این حقایق و دانستن سرنوشت جهان و دگرگونی و تحول نهایی و فراگیر کل عالم، شما به کدام سو می‌خواهید روی بیاورید؟ ما انسان‌ها در این دنیا هر کدام به راهی می‌رویم؛ هر کدام از ما مسیری و هدفی در زندگی انتخاب کرده‌ایم و به دنبال هدف خود هستیم. می‌پرسد هدف چیست؟ غایت آمل و آرزو هایت چیست؟ چه مسیری را انتخاب کرده‌ای؟ چه چیزی را نشان گرفته‌ای و به کجا می‌روی؟

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. نیست این حقایق، **إِلَّا**، مگر، **ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ**. پند و یادآوری برای جهانیان. «ذکر» ضد نسیان است. انسان طبعاً فراموشکار است. ما در زندگی یادمان می‌رود که به سوی مرگ رهسپاریم، غافل می‌شویم و نیازهای زندگی، از ضروری و غیرضروری، حواس ما را به خود مشغول می‌سازد. پس این سخنان تذکر و یادآوری است. اما برای چه کسی؟ **لِلْعَالَمِينَ**. برای جهانیان. نه فقط برای مؤمنان یا مسلمانان. این سخنان برای همه‌ی مردم جهان ذکر است، چون همه‌ی جهان روی به آن غایت نهایی دارد. این پیام برای جهان بشریت آورده شده است و سرنوشت آدمیان بسته به پذیرفتن یا نپذیرفتن آن است.

اما آیا در پذیرفتن این حقایق زور و اجباری در کار است؟ نه. **لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ** برای هر کس از شما که بخواهد و هر کس که نمی‌خواهد، از هر راهی که خواست برود. اما اگر خواست که: **أَنْ يَسْتَقِيمَ**، به راه راست برود، پیام رسول ما را خواهد پذیرفت. این صراط مستقیم است. ما از جایی آمده‌ایم و مبدایی داریم و نیز مسیری و مقصدی. میان این دو یک

راه بیشتر نیست و آن صراط مستقیم است. کشتی که از بندرگاه حرکت می‌کند و به سوی مقصدی روانه می‌شود، ممکن است بر اثر باد و طوفان و تلاطم امواج، مدام به چپ و راست برود، ولی مهم این است که کشتی‌بان بادبان را درست تنظیم کند و سکانش را در اختیار و به فرمان خود داشته باشد. او باید زاویه‌ی برخورد کشتی را با باد بشناسد و با قطب‌نما دایم مسیر خود را اصلاح کند. می‌گوید این مقصد برای کسی که رو به سوی آن دارد مستقیم است.

وَمَا تَشَاوُونَ، وَ شِمَانِيْ خَوَاهِيْدُ اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ، مگر آنکه خداوند بخواهد. **رَبُّ الْعَالَمِيْنَ** اراده کند. همان خداوندی که ربّ و سرور و اداره کننده و برپا دارنده و سامان دهنده‌ی جهانیان هست. پس، چنان‌که بارها اشاره کردیم، خواست و مشیت انسان از قلمرو مشیت الهی بیرون نیست. مشیت ما محاط در مشیت الهی است. او این جهان را آفریده و قوانین آن هم در دست اوست. اما او ما را در انتخاب آزاد گذاشته است. این آگاهی را هم به ما داده که چگونه با قوانین و مقررات عالم هماهنگ شویم و از آنها پیروی کنیم. مشیت ما فوق قوانین نیست. بشر عرصه‌ی مانورش در حدود این میدان است و گستره‌ی میدان را خدا تعیین کرده است. انسان آزاد است و اختیار دارد، ولی کجا اختیار دارد و کجا آزاد است؟ اختیار و آزادی و مجال علم و عمل او در حیطه‌ی قدرت و مشیت الهی است. بشر نباید گمان کند که می‌تواند خدایی کند. او اگر بخواهد می‌تواند قیامت را منکر شود، این حقایق را نادیده بگیرد، اما اراده و خواست او عالم را از نظم و نظام خود بیرون نمی‌برد. صدق الله العلی العظیم.